



تطبيق هرمنوتیک اسفار خمسہ با قواعد عام و خاص نزد عالمان مسلمان

تطبیق هرمنوتیک اسفار خمسه با قواعد عام و خاص نزد عالمان مسلمان

علیرضا هدائی^۱

مجید معارف^۲

چکیده

یهودیان بر این باورند که اسفار خمسه کتابی یگانه است که به گونه وحیانی به بشر منتقل شده است. نیز معتقدند که با برگزیدن چند اصل هرمنوتیکی می‌توان به معانی عمیق‌تری از آن دست یافت و زمینه را برای کاربرد کامل تر آنها فراهم ساخت. معروف‌ترین این اصول، قواعد خاخام اشمائیل است که مقاله حاضر به بحث تطبیقی آنها با قواعد مشابه آنها نزد عالمان مسلمان می‌پردازد.

واژه‌های کلیدی: اسفار خمسه، هرمنوتیک، عام و خاص، قیاس، حجیت ظهور.

۱. طرح مسئله

خاستگاه هرمنوتیک تفسیر کتاب مقدس است. برخی از خاخام‌های یهود بر آن‌اند که اسفار خمسه، مشتمل بر کتاب‌های پیدایش، خروج، لاویان، اعداد، و تثبیه که نگاشتن آنها به موسی (ع) مربوط است.

۱. استادیار دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران

۲. استاد دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران

نسبت داده می‌شود،^۱ کتابی یگانه است که به گونه وحیانی به بشر منتقل شده و در تمامی بخش‌های خود منسجم است. در نتیجه امکان این وجود دارد که با برگزیدن اصولی چند از قواعد استدلال، به معانی عمیق‌تری از آن دست یافت و زمینه را برای کاربرد کامل‌تر آن قوانین فراهم ساخت. این اصول هرمنوتیکی به شکل‌های مختلف بیان شده‌اند که مهم‌ترین آنها قواعد خاخام اشائیل (Rabbi Ishmael) است.^۲ در این مقاله به ذکر این قواعد و تطبیق هر یک از آنها با قواعد مشابه آن نزد عالمان مسلمان پرداخته شده است.

۲. استدلال از فرض کم‌اهمیت به فرض مهم

در برخی موارد در مورد مسئله‌ای که دارای اهمیت کم‌تری از دیدگاه خداوند است، حکمی در کتاب مقدس ذکر شده است؛ اما در مورد مسئله مهم‌تر اشاره‌ای یافت نمی‌شود. در این موارد حکم مسئله مهم از همان مسئله کم‌اهمیت که در کتاب مقدس آمده است، استنباط می‌شود. برای مثال در سفر تثنیه آمده است: «اگر کسی گناهی را که مستلزم موت است، کرده باشد و او را به دار کشیده باشی، بدنش در شب بر دار نماند» (همان‌جا، ۲۲/۲۱-۲۴). این می‌تواند بدین معنا باشد که خداوند از مرگ جنایتکار رنج می‌برد؛ لذا می‌توان نتیجه گرفت که اگر خداوند به

۱. برخی قرائن نشان می‌دهد که دست کم تمامی آنها از او نیست. برای مثال در سفر پیدایش (۳۴، ۲۱ و ۲۶، ۱۸-۱۴) به فلسطینی‌ها اشاره شده است؛ در حالی که آنان در حدود ۱۲۰۰ ق.م (قرن‌ها پس از موسی) بر صفحه‌ی تاریخ پدید آمده‌اند. همچنین در سفر تثنیه (۳۴، ۵-۷) آمده است که موسی در ۱۲۰ سالگی در سرزمین موآب درگذشت و دفن شد و تاکنون قبر او یافت نشده است و در همانجا (۵، ۱) گفته شده است که موسی تمام بنی‌اسرائیل را گرد آورد و گفت: ... واضح است که موسی از خویش با نام موسی یاد نمی‌کند و از داستان مرگ خود، به گونه‌ای که یاد شد، نیز نمی‌تواند سخن بگوید.

۲. با توجه به این که معتبرترین مرجع در باب یهودیت یعنی دائرةالمعارف جودائیکا با ارجاع به ۵ منبع دست اول به این امر پرداخته است، این قواعد را صرفاً با ارجاع به منبع یادشده بازگو کرده ایم. بنگرید به:

واسطه ریختن خون بدکاران منزجر می‌شود، مسلماً این انزجار از ریختن خون درستکاران بیش‌تر خواهد بود.

نیز براساس سفر لویان (۲۱-۱۶/۲۱)، آن لویانی^۱ که به دلیل واجد شرایط بودن - از نظر شرط سن - صلاحیت خدمت در معبد را دارند، اگر دچار عیب جسمانی شوند، این صلاحیت را از دست می‌دهند. بنابراین لویانی که کم‌تر از بیست و پنج سال دارند (اعداد، ۲۴/۸-۲۵) و دارای عیب جسمانی هستند، مسلماً فاقد چنین صلاحیتی خواهند بود.

آنچه در زمینه این قاعده نزد عالمان مسلمان مطرح شده است، «قیاس اولویت» نام دارد. البته عالمان شیعه برخلاف برخی از اهل سنت قیاس^۲ را حجت نمی‌دانند^۳ و در این خصوص روایات بسیاری از اهل بیت (ع) نقل کرده‌اند (نک: کلینی، ۴۲/۱-۴۳ و ۵۴-۵۹ با عنوان: باب البدع و الراي و المقائیس؛ نیز: حر عاملی، ۲۰/۱۸-۴۰)؛ اما قیاس اولویت را حجت می‌دانند (مظفر، ۱۹۹/۲-۲۰۴) و بدان عمل می‌کنند.^۴ از نظر آنان قیاس اولویت، آن قیاسی نیست که در روایات شیعه مذمت شده است؛ بلکه همان مفهوم موافق و «فحوی الخطاب» (مظفر، ۱۰۷/۱-۱۱۰؛ نیز سیوطی، ۱۰۶/۳) و در شمار ظواهر است و حجیت ظواهر نیز امری روشن و قطعی است (عراقی، ۸۵/۳-۹۱؛ نائینی، ۱۳۵/۳؛ بجنوردی، ۲، ۱۱۴؛ خویی، ۲۶۳-۲۶۷؛ معرفت، ۷۵-۹۴). در ضمن باید توجه داشت که در اینجا صرف اولویت به تنهایی برای سرایت دادن

۱. فرزندان لای از بنی اسرائیل. اینان در صورتی می‌توانستند در معبد خدمت کنند که بیست و پنج سال داشته باشند.

۲. قیاس آن است که شخص به منظور استنتاج حکم شرعی برای موردی که تصریحی به حکم شرعی آن نشده است، به مورد دیگری که در مورد آن حکم شرعی وجود دارد، رجوع کند. این امر همان تمثیل منطقی است که صرفاً موجب احتمال می‌شود و دلیلی بر حجیت آن وجود ندارد. (نک: مظفر، ۱۸۶/۲)

۳. اهل سنت نیز در این مورد همدستان نیستند و بسیاری از آنان قیاس را حجت نمی‌دانند. نک: ابن حزم، *ابطال القیاس*.

۴. اخباریان قیاس اولویت را نیز مشمول حکم عام قیاس می‌دانند و در نتیجه عمل بدان را جایز نمی‌شمرند (نک: حر عاملی،

حکم کافی نیست؛ بلکه کلام به وسیله فحوای خطاب ظهور پیدا می‌کند در این که حکم شرعی در آن چیزی نیز که در علت حکم اولی است، وجود دارد (مظفر، ۲۰۲/۲).

بدین سان آیه «فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌ (الاسراء، ۲۳)؛ به پدر و مادرت اف مگو» که بر حرمت اف گفتن - که کم‌ترین مرحله ابراز انزجار است - دلالت دارد، به طریق اولی بر حرمت ناسزا گفتن و زدن دلالت می‌کند (سیوطی، ۱۰۶/۳؛ قطان، ۲۵۳).

۳. کاربرد اصطلاحات مشابه در دو متن

اگر يك واژه در دو عبارت اسفار خמשه وجود داشته باشد که یکی همراه با حکم و دیگری بدون حکم است، قانون به کار رفته در عبارت دارای حکم، در آن عبارت دیگر نیز به کار می‌رود. برای نمونه ترکیب «در موسمش» به عنوان قید زمان وقوع یک کار، هم در مورد قربانی عید فصیح به کار رفته است؛ آنجا که می‌گوید: بنی‌اسرائیل عید فصیح را در موسمش به جا آوردند (اعداد، ۲/۹) و هم در مورد قربانی همیشگی که هر روز و از جمله روز شنبه انجام می‌گیرد؛ آنجا که می‌گوید: بنی‌اسرائیل را امر فرموده به ایشان بگو: مراقب باشید تا هدیه طعام مرا از قربانی‌های آتشین عطر خوشبوی من در موسمش نزد من بگذرانید (همان، ۲/۲۸). بدین سان می‌توان استنتاج کرد که واژه «موسمش» شنبه را نیز شامل می‌شود و در نتیجه قربانی عید فصیح می‌تواند حتی روز شنبه نیز انجام گیرد، هرچند مستلزم کار در شنبه باشد که قاعداً ممنوع است.

شبه همین قاعده قاعده‌های «مقایسه» و «کنار هم قرار دادن» است. قاعده اول به وجود دو قانون در يك آیه اشاره می‌کند که می‌توان از آن استنتاج کرد که هرچه در يك مورد صادق است، در مورد دیگر نیز صدق خواهد کرد. مثلاً در سفر تنبیه، ۱۶، ۳ آمده است: «با آن خمیر مایه بخور هفت روز نان فطیر^۱، یعنی نان مشقت^۲ را با آن بخور». گفتنی است که زنان از انجام

۱. نانی که چاشنی بدان اضافه شده است.

۲. نان بدون چاشنی.

دادن احکام ایجابی، همچون خوردن نان، در زمان‌هایی خاص معاف‌اند؛ اما باید نان مشقت را در عید فصح بخورند؛ زیرا این دو قانون که وظیفه خوردن نان مشقت را با ممنوعیت خوردن نان فطیر مقایسه کرده، در يك ترکیب به کار رفته است و چون حکمی سلبی همراه دارد، برای زنان نیز الزام‌آور است.

قاعده دوم به کنار هم قرار دادن دو قانون در دو آیه مجاور هم اشاره دارد. مثلاً آیات ۱۷ و ۱۸ باب ۲۲ سفر خروج می‌گویند: «زن جادوگر را زنده مگذار. هر که با حیوانی مقاربت کند، هر آینه کشته شود». براساس این قاعده درست همان گونه که شخص مقاربت کننده با حیوان به دلیل حکم خداوند در عهد عتیق سنگسار می‌شود، زن جادوگر نیز باید سنگسار شود؛ زیرا این دو آیه در کنار یکدیگر قرار دارند.

در تطبیق آن با آنچه در علم اصول مطرح است، باید گفت: به طور کلی چنانچه در این موارد ظهوری برای کلام شکل گیرد، مسلماً حجت است و باید بدان عمل کرد (مظفر، ۱۳۸/۲؛ عراقی، ۸۵/۳-۹۱؛ نائینی، ۱۳۵/۳). در غیر این صورت دلیلی بر حجیت آن وجود ندارد. باید توجه داشت که صرف مجاورت و در کنار هم قرار گرفتن دو چیز آن ظهوری را که در قاعده ادعا شده است، شکل نمی‌دهد.

مثال اول این قاعده را می‌توان گونه‌ای تخصیص دانست که در ادامه مقاله (در تطبیق قاعده ۳) خواهد آمد؛ اما مثال‌های دوم و سوم گونه‌ای قیاس است که در قاعده اول گذشت و یاد شد که از دیدگاه عالمان شیعه و بسیاری از عالمان اهل سنت حجیت ندارد.

۴. استنتاج حکم از يك آیه، استنتاج حکم از دو آیه

نمونه این قاعده از این قرار است که در سفر لاویان (۱۳/۱۷) آمده است: «هر شخص از بنی اسرائیل که... هر جانور یا مرغی را که خورده می‌شود، صید کند، پس خون آن را بریزد و به خاک بپوشاند». در این جمله درست به همان ترتیب که ریختن خون و قربانی کردن با دست صورت می‌گیرد، پوشاندن آن با خاک نیز باید با دست باشد؛ نه با پا.

یا در سفر تشبیه (۲۳/۲۵) به بعد آمده است: «چون به تاکستان همسایه خود در آیی از انگور هر چه می‌خواهی به سیری بخور، اما در ظرف خود هیچ مگذار. چون به کشتزار همسایه خود داخل شوی خوشه‌ها را به دست خود بچین، اما داس به کشت همسایه خود مگذار.»
سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که حکم استفاده از محصولات در مورد جاهای دیگر چیست؟ پاسخ این سؤال را نمی‌توان از مورد تاکستان به دست آورد؛ زیرا مالک تاکستان ملزم است خوشه‌های ریخته شده آن را برای فقرا بگذارد (سفرلویان، ۱۹/۱۰). از مورد کشتزار هم نمی‌تواند به دست آید؛ زیرا مالک کشتزار ملزم است حله^۱ بدهد (سفراعداد، ۱۷/۱۵-۲۱)؛ اما با در نظر گرفتن هر دو مورد و توجه به مشترکات آنها می‌توان چیز دیگری به دست آورد. عامل تعیین‌کننده در مورد تاکستان نمی‌تواند خوشه‌های ریخته شده باشد، زیرا قانون خوشه‌های ریخته شده در مورد کشتزار به کار نمی‌آید و اختصاصی تاکستان است. این عامل در مورد کشتزار نیز نمی‌تواند حله باشد؛ زیرا حله در مورد تاکستان کاربرد ندارد و مخصوص کشتزار است. عامل مشترك در تاکستان و کشتزار گیاه بودن است، در نتیجه می‌توان از آن استنتاج کرد که این قانون در مورد تمامی گیاهان به کار می‌رود. به طور کلی مشخصه‌های خاص هر مورد نمی‌توانند تعیین‌کننده باشند؛ زیرا با یکدیگر متفاوت‌اند؛ این عامل مشترك است که تعیین‌کننده است.

در تطبیق آن با اصول فقه باید به طور کلی در نظر داشت که چنانچه لفظی عام در کلام بیاید و پس از آن تردید شود که دامنه آن محدود شده است یا نه^۲، أصالة العموم که اصلی لفظی^۳ است، جاری است و باید به عموم لفظ عمل کرد؛ اما اگر در این میان خاصی وجود داشته باشد،

۱. Hallah. نانی که زنان یهودی به گونه‌ای خاص می‌پزند و در مراسم سبت از آن استفاده می‌شود.

۲. بدان تخصیص می‌گویند، یعنی اخراج بعضی از افراد از حکم عام (نک: مظفر، ۱/۱۴۲، قطان، ۲۲۶).

۳. اصول لفظیه اصولی هستند که هنگام شک در مراد متکلم جریان می‌یابند؛ همچون اصالة الحقیقه، اصالة العموم، اصالة الاطلاق و...

از آن جهت که ظهور خاص قوی تر است، باید به خاص عمل کرد (در مورد وجه مقدم داشتن اظهر بر ظاهر در عالم ثبوت نک: عراقی، ۴/القسم الثانی، ۱۴۴-۱۴۵).

این‌ها همه در صورتی است که «خاص» مبین، واضح و بدون ابهام باشد. چنانچه خاص مجمل باشد، مسئله صور مختلفی پیدا می‌کند که در هر مورد باید جداگانه و به تفصیل بررسی شود (نک: مظفر، ۱/۱۴۷-۱۵۱؛ نیز: عراقی، ۲-۱/۵۰۵-۵۶۰).

به هر روی ملاک مقدم داشتن نزد عالمان مسلمان موارد زیاد شده است، و «ترتیب قرار گرفتن عام و خاص»، چنان که در قاعده های ۲ و ۴ و ۵ هرمنوتیک اسفار خمسہ آمده، هیچ‌گونه نقشی در این امر ایفا نمی‌کند. ملاک تعیین کننده، تنها قوی تر بودن ظهور است.

در مورد مثال اول این قاعده می‌توان به مبحث «انصراف» نیز اشاره کرد. می‌توان مدعی شد «پوشاندن» از پوشاندن با پا انصراف دارد و تنها منطبق بر پوشاندن با دست می‌شود.^۱

مثال دوم این قاعده را نیز می‌توان گونه‌ای «تنقیح مناط» دانست که حجیت آن از نظر عالمان مسلمان محل خلاف است و اگر به قیاس فقهی نینجامد، عده‌ای آن را حجت می‌دانند. تنقیح مناط در جایی است که قانون‌گذار حکم را به ملاک و سبب نسبت داده، ولی مناسبات و اوصاف و حالاتی پیرامون آن را فرا گرفته است که دخالتی در ثبوت حکم ندارند و به همین جهت فقیه حکم را از آن حالات و اوصاف منقح می‌سازد تا حکم شمول و گسترده‌گی خود را پیدا کند و فقیه بتواند در موارد مشابه به آن استناد و از آن استنباط کند (فیض، ۱۹۹).

۵. ابتدا عام، سپس ذکر خاص

اگر يك قانون با الفاظ عام بیان شود و پس از آن مثال‌های خاص بیاید، عام از عموم ساقط می‌شود و تنها همان مثال‌ها مشمول آن قانون خواهند بود. برای مثال در سفر لایبان (۲/۱) آمده

۱. اگر اطلاقی وجود داشته باشد، ولی ذهن به برخی از مصادیق یا اصناف لفظ توجه یابد، «انصراف» تحقق یافته و بنا بر نظر برخی

مانع از تمسک به اطلاق می‌شود. اما حق این است که انصراف در صورتی مانع از تمسک به اطلاق می‌شود که ناشی از ظهور لفظ

در مقید باشد، همچون ظهور «مسح» در آیه وضو به مسح با دست و نه پا. نک: مظفر، ۱/۱۸۹.

است: «بنی اسرائیل را خطاب کرده به ایشان بگو: هرگاه کسی از شما قربانی نزد خداوند بگذراند، پس قربانی خود را از بهایم یعنی از گاو یا از گوسفند بگذرانید». در این عبارت گرچه واژه بهایم معمولاً شامل دیگر حیوانات نیز می‌شود، اما چون پس از آن مثال خاص گاو یا گوسفند آمده‌است، سایر حیوانات از تحت حکم خارج می‌شوند و قربانی اختصاص به گاو یا گوسفند پیدا می‌کند.

در تطبیق این قاعده با اصول فقه باید گفت: قاعده کلی در این خصوص نزد عالمان مسلمان آن است که عام همچنان در عموم ظهور دارد و مورد نمی‌تواند مخصوص باشد؛ به عبارت دیگر ملاک، عام بودن لفظ است و اختصاص دادن آن به برخی موارد در بیانی دیگر نمی‌تواند عموم عام را از حجیت بیندازد و چنان که مشهور است: «العبرة بعموم اللفظ لا بخصوص المورد» (قطان، ۸۲).

البته پنهان نماند که در مورد مثال مذکور، مورد پس از حرف تفسیر «یعنی» ذکر شده است که می‌تواند عموم عام را تخصیص زند.

آنچه گفته شد، از دیدگاه مباحث اصولی بود که در مبحث اسباب نزول علوم قرآنی نیز جاری است (جهت تفصیل نک: زرقانی، ۱۱۶/۱-۱۲۷)؛ اما در علم تفسیر گاه ذکر خاص بعد از عام دربردارنده معنا و مقصودی است که با اکتفا به مورد خاص، آن مقصود حاصل نمی‌شود. برای مثال در آیات «أَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ» (العلق، ۲و۱) با توجه به حذف مفعول خلق در آیه نخست خلقت همه موجودات مد نظر است، اما در آیه دوم تعبیر «خَلَقَ الْإِنْسَانَ» به طور خاص به خلقت انسان اشاره دارد که ناظر بر شرافت اوست. لذا طبرسی می‌نویسد: «الَّذِي خَلَقَ أَي خَلَقَ جَمِيعَ الْمَخْلُوقَاتِ عَلَي مَقْتَضَى حِكْمَتِهِ... ثُمَّ خَصَّ الْإِنْسَانَ بِالذِّكْرِ تَشْرِيفًا لَهُ وَ تَنْبِيهًا عَلَي إِبَاتَتِهِ عَنِ سَائِرِ الْحَيْوَانِ فَقَالَ: خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ» (همو، ۷۸۱/۱۰).

۶. ابتدا خاص، سپس عام

اگر ترتیب قاعده پیشین به عکس شود، یعنی ابتدا مثال‌های خاص ذکر شوند و در پی آنها لفظ عام بیاید، عموم بر حجیت خود باقی می‌ماند و دیگر موارد نیز مشمول آن قانون خواهند بود. برای نمونه در آیه ۹ باب ۲۲ سفر خروج آمده است: «در هر خیانتی از گاو و الاغ و گوسفند و رخت و هر چیز کم شده که کسی به آن ادعا کند، امر هر دو به حضور خدا برده شوند و بر گناه هر کدام که خدا حکم کند، دو چندان به همسایه خود رد نماید». در اینجا چون عام یعنی «هر چیز کم شده» پس از مثال‌های خاص یعنی «گاو و الاغ و گوسفند و رخت» آمده است، تخصیص نمی‌خورد و در نتیجه حیوانات دیگر هم که ذکر نشده‌اند، مشمول این قانون خواهند بود.

در تطبیق گفتنی است، همان گونه که پیش از این گذشت، از نظر عالمان مسلمان ترتیب قرار گرفتن عام و خاص نقشی در تخصیص یا عدم تخصیص ندارد و ملاک، تنها قوی‌تر بودن ظهور است (نک: تطبیق قاعده ۳).

البته این مورد نیز در آیاتی چند از قرآن به کار رفته است که تنها نشان دهنده تقدم خاص بر عام در زمینه امر به خصوصی است. مانند آیه «رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ» (ابراهیم، ۴۱؛ نیز نک: نوح، ۲۸) که در مغفرت خواهی، ابراهیم بر پدر و مادر او و پدر و مادرش بر مؤمنان مقدم شده است.

۷. ابتدا عام، آنگاه خاص، سپس عام

اگر ابتدا عام و پس از آن خاص و سپس عام آمده باشد، در این حالت عام نه بر عموم خود باقی می‌ماند و نه کاملاً تخصیص می‌خورد، بلکه حکم فقط در خصوص آنچه مشابه موارد ذکر شد است، به کار می‌رود. مثلاً در سفر تثنیه (۱۴، ۲۶) آمده است: «نقره را برای هر چه دلت می‌خواهد [عام] از گاو و گوسفند و شراب و مسکرات [خاص] و هر چه دلت از تو بطلبد [عام]

در اینجا چیزهایی دیگر غیر از مثال‌های ذکر شده در آیه می‌توانند خریداری شوند؛ اما فقط اگر غذا یا نوشیدنی همچون موارد مذکور باشند.

در تطبیق یادآور می‌شوم، همان گونه که پیش از این گذشت، براساس قواعد مسلم نزد عالمان مسلمان در اینجا عام بر عموم خود باقی می‌ماند و مثال نمی‌تواند آن را تخصیص بزند.

۸. کاربرد مثال خاص يك قاعده عام در کارکردی تازه

وقتی مثال خاص يك قاعده عام به گونه‌ای جداگانه در مورد يك کارکرد کاملاً تازه به کار می‌رود، جزئیات قانون عام نباید در آن مثال به کار رود، مگر این که مشخصاً خود کتاب مقدس چنین کرده باشد. برای مثال در سفر لایوان قانون عامی وجود دارد، مبنی بر این که باید خون قربانی به اطراف مذبح پاشیده شود: «این است قانون قربانی جرم... در جایی که قربانی سوختنی را ذبح کنند، قربانی جرم را نیز ذبح بکنند و خونس را به اطراف مذبح پاشند» (۷، ۲). در همان سفر (۱۴، ۱۴) آمده است: «کاهن از خون قربانی جرم بگیرد و کاهن آن را بر نرمة گوش راست کسی که باید تطهیر شود و بر شست دست راست و بر شست پای راست وی بمالد». براساس این قاعده، چون مثال خاص قانون عام به گونه‌ای جداگانه و در مورد کارکردی کاملاً تازه به کار رفته است، نباید جزئیات قانون عام، یعنی پاشیدن خون به اطراف مذبح، در آن اعمال شود؛ اما خود کتاب مقدس تصریح می‌کند: «زیرا قربانی جرم مثل قربانی گناه از آن کاهن است» (همان جا، ۱۳/۱۴). بنابراین تفاوتی میان این مورد و دیگر قربانیان جرم وجود ندارد و قانون عام باید با جزئیاتش به کار رود.

در تطبیق یادآور می‌شوم، در مورد بخش اول این قاعده از دیدگاه عالمان مسلمان کاربرد مثال به گونه‌ای جداگانه در مورد يك کارکرد کاملاً تازه موجب این نمی‌شود که عام از عموم ساقط شود و در نتیجه باید قانون عام همچنان اعمال گردد. آری، اگر شبهه «مصدقیه» (یعنی مصداقی که مفهوم بر آن صدق می‌کند) باشد، در مورد جواز تمسك به عام اختلاف نظر وجود دارد (نک: مظفر، ۱/۱۵۰)؛ اما مثال مذکور از این قبیل نیست.

اما بخش دوم قاعده می‌تواند یکی از مصادیق تخصیص کتاب با کتاب باشد که حجیت دارد؛ یعنی مسلم است که عام قرآنی را می‌توان با آیه‌ای دیگر تخصیص زد(نک: مظفر، ۱۶۲/۱؛ قطان، ۲۲۶؛ سیوطی، ۵۲/۳-۵۴).

۹. استنتاج مراد متکلم از سیاق یا ارجاع بعدی يك عبارت

براساس این قاعده معنا و مراد از يك عبارت را می‌توان از بافت آن عبارت، یا ارجاع بعدی در همان عبارت استنتاج کرد.

مثال «استنتاج از بافت عبارت» این است که در سفر خروج (۱۵/۲۰) آمده است: «دزدی مکن». این قسمتی از آیه ای است که کامل آن بدین صورت است: «قتل مکن. زنا مکن. دزدی مکن». این دزدی باید به گناه کبیره آدم‌ربایی اشاره داشته باشد؛ زیرا دو گناه دیگر اشاره شده در همان آیه یعنی «قتل مکن، زنا مکن» هر دو کبیره‌اند.

مثال «استنتاج از ارجاع بعدی در همان عبارت» این موردی است که در سفر لاویان (۳۴/۱۴) آمده است: «چون به زمین کنعان ... داخل شوید و بلای برص را در خانه‌ای از زمین ملک شما عارض گردانم». در اینجا مراد از این خانه فقط خانه‌ای است که از سنگ، چوب، و ملاط ساخته شده باشد؛ زیرا این موارد در آیه ۴۵ همین باب این چنین ذکر شده‌اند: «... پس خانه را خراب کند با سنگ‌هایش و چوبش و تمامی خاک خانه».

در تطبیق این مورد شایان ذکر است، همان گونه که پیش از این گفته شد، ملاک ترجیح خاص بر عام تنها قوی‌تر بودن ظهور آن است و «ذکر شدن در شمار چند چیز» یا «ذکر مثال» موجب قوی‌تر بودن ظهور خاص نمی‌شود و در نتیجه عام هم‌چنان بر عموم خود باقی می‌ماند. یعنی در مورد مثال‌های مذکور «دزدی» بر مطلق دزدی و «خانه» بر هر خانه‌ای حمل می‌شود. البته نباید نقش سیاق را در معناشناسی کلمات و عبارات از نظر دور داشت که این امر به

خصوص مد نظر مفسران مسلمان نیز قرار دارد(نک: بابایی، ۱۱۹-۱۲۸)

۱۰. تعارض در آیات کتاب مقدس و رفع آن

گاهی دو آیه با یکدیگر تعارض دارند و ناسازگار می‌نمایند؛ اما آیه ای دیگر آنها را همخوان می‌سازد. برای نمونه آیه ۲۰ باب ۱۹ سفر خروج می‌گوید: «خداوند بر کوه سینا بر قلعه کوه نازل شد»؛ در حالی که آیه ۳۶ باب ۴ سفر تشبیه می‌گوید: «از آسمان آواز خود را به تو شنوایند»؛ اما آیه ۱۹ باب ۲۰ سفر خروج تعارض را از میان برمی‌دارد: «خداوند آسمان‌ها را نزدیک کوه گردانید و سخن گفت».

در تطبیق این مورد گفتنی است، گرچه این قاعده به احکام فقهی نمی‌پردازد، می‌تواند مشمول قانون کلی در باب متعارضین باشد که: «الجمع مهما امکن اولی من الطرح؛ جمع بین دو دلیل تا حد امکان بر کنار زدن یکی از آنها اولویت دارد» (نسک: مظفر، ۲/۲۲۷). در نتیجه چنانچه بتوان در مورد دو دلیل متعارض جمعی عرفی ارائه کرد، بی‌شک هر دو دلیل بر حجیت خود باقی می‌مانند و تعارض مستقر نخواهند داشت (مظفر، ۲/۲۳۳). در غیر این صورت از دیدگاه عالمان مسلمان باید به مرجحات باب تعارض رجوع کرد که بحثی مفصل و دامنه‌دار است (نک: همان‌جا، ۲۴۷-۲۶۳).

تعارض مستقر در اصلی‌ترین منبع معارف اسلامی یعنی قرآن کریم امکان ندارد؛ زیرا پس از نزول بلافاصله توسط کاتبان وحی نوشته می‌شده (رامیار، ۲۱۱-۲۹۶) و از تصرف بشری در امان بوده است؛ به تصریح «إِنَّا نَحْنُ نُزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (الحجر، ۹) و نیز «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (النساء، ۸۲؛ نیز نک: خویی، ۵۵؛ سیوطی، ۳/۸۸)؛ اما در عهد عتیق امکان دارد؛ چرا که مسلماً گم شده و به دست بشر بازنویسی شده است (Barclay, PP. 27-9؛ خویی، ۸۶). موارد ذیل نمونه‌هایی از تناقض را نشان می‌دهد:

الف. دوم سموئیل، ۱، ۲۴ می‌گوید که «خداوند» داوود را وسوسه کرد که اسرائیل را بشمارد؛ اما اول تواریخ ایام، ۲۱، ۱ می‌گوید که «شیطان» داوود را اغوا کرد که اسرائیل را بشمارد.

ب. دوم سموئیل، ۱۰، ۱۸ می گوید که داوود، از آرامیان، مردان «هفتصد» عرابه را کشت؛ اما اول تواریخ ایام ۱۸، ۱۹ می گوید که داوود، از آرامیان، مردان «هفت هزار» عرابه را کشت.

ج. اول پادشاهان، ۷، ۲۶ می گوید که حوض سلیمان «دوهزار» پیمانہ ظرفیت داشت؛ اما دوم تواریخ ایام، ۴، ۵ می گوید که حوض سلیمان «سه هزار» پیمانہ ظرفیت داشت.

د. دوم تواریخ ایام، ۹، ۲۵ می گوید که سلیمان «چهار هزار» آخور برای اسبان ساخته بود؛ اما اول پادشاهان، ۴، ۲۶ می گوید که سلیمان «چهل هزار» آخور برای اسبان ساخته بود.

عالمان مسلمان در کتب مربوط به علوم قرآن خویش به این تناقضات و دیگر موارد مشابه پرداخته اند که در این خصوص می توان به «البیان» تالیف آیة الله خوئی فصل اعجاز مراجعه کرد.

۱۱. نتایج

۱. اصول هرمنوتیکی تفسیر اسفار خمسہ با قواعد موجود نزد عالمان مسلمان دارای نقاط مشترک و موارد اختلاف است.
۲. در این مقایسه اصول مشترک کم تر و موارد اختلافی بیش تر است.
۳. از جمله امور مشترک قائل شدن به حجیت قیاس اولویت، تخصیص عام، تخصیص کتاب با کتاب، و رفع تعارض ظاهری دو آیه به وسیله آیدای دیگر است.
۴. عالمان هرمنوتیک اسفار خمسہ به موارد ذیل معتقدند؛ در حالی که عالمان مسلمان آنها را یا مطلقاً یا با شرایط یادشده در قواعد نمی پذیرند:
 - قیاس مطلقاً حجت است.
 - مجاورت و کنار هم قرار گرفتن دو آیه می تواند موجب تخصیص شود.
 - ترتیب قرار گرفتن عام و خاص و نیز بافت یا ارجاعات بعدی در یک عبارت در تخصیص یا عدم تخصیص موثر است.
 - تنقیح مناط مطلقاً حجت است.
۵. قواعد اصول فقه عالمان مسلمان دارای جامعیت است.

کتاب‌شناسی

قرآن کریم

کتاب مقدس به زبان فارسی، به همت انجمن بخش کتاب مقدسه در میان ملل

ابن حزم، *ابطال القیاس*، دانشگاه دمشق، ۱۳۷۹ق

بابایی، علی اکبر و همکاران، روش شناسی تفسیر قرآن، انتشارات سمت - پژوهشکده حوزه و

دانشگاه، ۱۳۷۹ش

بجنوردی، السید میرزاحسن، *منتهی الاصول*، موسسه مطبعة العروج، ۱۴۲۱ق

حر عاملی، محمدبن الحسن، *تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة*، دار احیاء التراث

العربی، بیروت، ۱۴۱۲ق

خویی، سید ابوالقاسم، *البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دارالزهراء، ۱۴۰۸ق

رامیار، محمود، *تاریخ قرآن*، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۹ش

زرقانی، محمد عبدالعظیم، *مناهل العرفان فی علوم القرآن*، مصر، دار احیاء الکتب العربیة، بی تا

سیوطی، جلال الدین، *الاتقان فی علوم القرآن*، قم، منشورات رضی، بیدار، عزیز، ۱۳۶۳ش

طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان لعلوم القرآن*، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۰۸ق

عراقی؛ آغاضیاءالدین، *نهایة الافکار*، موسسه النشر الاسلامی، قم، بی تا

فیض، علیرضا، *مبادی فقه و اصول*، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۳ش

قطان، مناع، *مباحث فی علوم القرآن*، بیروت، مؤسسه الرسالة، ۱۴۰۳ق

کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۶۳ش

مظفر، محمدرضا، *اصول الفقه*، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم، بی تا

معرفت، محمد هادی، *علوم قرآنی*، انتشارات سمت - التمهید، ۱۳۷۹ش

نائینی، میرزا محمدحسین، *فوائد الاصول*، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، بی تا

Bardlay, William, *The Bible Companion*

Encyclopedia Judaica, The Macmillan Company, New York, ۱۹۷۱